

دلایل نسخه‌شناختی در ردّ انتساب ترجمه تفسیر طبری موجود به علمای ماوراءالنهر

حسینعلی رحیمی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

کتاب ترجمه تفسیر طبری را یکی از کهن‌ترین متون نثر فارسی و نخستین ترجمه و تفسیر قرآن به زبان فارسی دانسته‌اند. علامه قزوینی در مقاله‌ای که در ذی‌قعدة ۱۳۴۱ هجری (تیر ۱۳۰۲) نوشته‌است، کتاب ترجمه تفسیر طبری را به‌عنوان یکی از قدیم‌ترین کتاب‌های زبان فارسی برمی‌شمارد. مقاله یادشده در پاسخ مدیر مجله ایرانشهر نوشته شده که از قزوینی خواسته بود «قدیم‌ترین کتاب در زبان فارسی حالیه» را معرفی کند و قزوینی در پاسخ سه کتاب ترجمه تاریخ طبری، ترجمه تفسیر طبری و کتاب الابنیه عن حقایق الادویه را که هر سه در «ازمنه متقاربه» نوشته شده‌اند، معرفی می‌کند (قزوینی ۱۳۶۲: ۱۶۲-۱۶۵).

این کتاب، بنا به قول مشهور، ترجمه‌ای از کتاب جامع البیان عن تأویل آی القرآن از ابوجعفر محمدبن جریربن یزید طبری (۲۲۴-۳۱۰ هجری)، مفسّر، مؤرخ، محدّث و فقیه معروف قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری بوده‌است.

درباره چگونگی این ترجمه، میزان وفاداری مترجمان به اصل کتاب و تفاوت متن اصلی تفسیر طبری با این ترجمه بسیار گفته‌اند. با مقایسه چند صفحه از این کتاب با جامع البیان طبری می‌توان دریافت که کتاب موسوم به ترجمه تفسیر طبری ارتباط چندانی با جامع البیان ندارد. عباس زریاب خویی نخستین کسی بود که بیان کرد آنچه اینک به‌عنوان ترجمه تفسیر طبری در اختیار ماست، ترجمه تفسیر بزرگ طبری با عنوان جامع البیان نیست. زیرا ترجمه تفسیر طبری هم از نظر مفاهیم و معانی و یا ریخت درونی و هم از نظر ساختمان بیرونی با تفسیر طبری تفاوت دارد و درحقیقت ترجمه تفسیر طبری ترجمه تفسیر طبری نیست (رک. زریاب خویی ۱۳۳۹: ۱۲۰۸). بعدها آذرتاش آذرنوش نیز همین موضوع را تأیید کرد و تأکید

نمود که باید از به‌کار بردن نام ترجمه تفسیر طبری برای این اثر پرهیز شود. اما پرسش اینجاست که آنچه را در مقدمه کتاب آمده چگونه باید توجیه کرد؟ دو بخش مهم در این مقدمه آمده است؛ بخش اول:

و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست، و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود، و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمة الله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی و چنان خواست که مرین را ترجمه کند بزبان پارسی. پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این ازیشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶/۱).

آذرنوش می‌گوید: «تردید نداریم که مراد نویسنده از «این کتاب» همانا قرآن کریم است، زیرا برای ترجمه تفسیر یا داستان‌های مربوط به قرآن کریم، امیر سامانی را به فتوای علما نیاز نبود» (آذرنوش ۱۳۸۲: ۲۶)، اما به گمان ما مسئله بدان روشنی که ایشان بیان می‌دارند نیست؛ زیرا سیاق کلام در عبارات پیشین نشان از آن دارد که «این کتاب» نمی‌تواند به آن قطعیتی که آذرنوش می‌گوید قرآن باشد و ظاهر کلام نشان می‌دهد که «این کتاب» در متن پیش‌گفته همگی به تفسیر بزرگ طبری اشاره دارند، اما این فرض که «برای ترجمه تفسیر یا داستان‌های مربوط به قرآن کریم، امیر سامانی را به فتوای علما نیاز نبود» برای کسانی مانند آذرنوش چنان بدیهی به نظر رسیده که سبب تأویلی از جملات مقدمه کتاب گردیده است که اگرچه منطقی به نظر می‌رسد، چندان با متنی که در مقدمه آمده است، سازگار نیست.

در ادامه همین مقدمه (بخش دوم) آمده است:

پس بفرمود امیر سید ملک مظفر ابوصالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضل‌تر و عالم‌تر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند. پس ترجمه کردند [و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکندند و اقتصار کردند بر متون اخبار] و این را بیست مجلد ساختند، از جمله این چهارده مجلد فرونهادند هر یکی نیم سبع، تا جمله همه تفسیر قرآن باشد از پس وفات پیغامبر علیه‌السلام تا آن‌گاه که محمد بن جریر ازین جهان بیرون شد و آن اندر سال سیصد و چهل و پنج بود از هجرت پیغامبر علیه‌السلام، و شش مجلد دیگر فرونهادند تا این بیست مجلد تمام شد. و تفسیر قرآن و قصه‌های یاران پیغامبر که بودند از پس او، و قصه‌های امیران

مؤمنان که بودند تا بدین وقت یاد کردیم اندر هفت مجلد، هر مجلّدی یک سبع تخفیف را. و بالله التوفیق و العصمة (ترجمه تفسیر طبری: ج ۶/۱-۷).

از این مقدمه - اگر در صحّت و سندیت آن تردید نکنیم - چند نکته به دست می‌آید:

۱. جواز این ترجمه براساس فتوایی از علمای ماوراءالنهر بود که در جواب استفتای امیر سامانی داده شده است که غالباً همین مسئله را دلیلی دانسته‌اند بر اینکه ترجمه‌ای که در این کتاب از آیات قرآن ارائه شده نخستین ترجمه آیات قرآن به فارسی - دست‌کم در ماوراءالنهر - است.

۲. تعدادی از همین علما، به شیوه‌ای که در مقدمه کتاب آمده، بخش تفسیر را با ترجمه و تلخیص از روی تفسیر بزرگ طبری نوشته‌اند.

۳. با توجه به آمدن عبارت «رحمة الله عليهم اجمعين» بعد از عبارت «امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل» در قسمت اول، این مقدمه باید بعد از مرگ امیر منصور بن نوح، یعنی بعد از سال ۳۶۵ هجری، نوشته شده باشد.

۴. براساس آنچه مؤلفان یا به اصطلاح مترجمان کتاب می‌گویند، می‌توان نتیجه گرفت که مطابق آنچه در مقدمه کتاب آمده، اگر اسنادهای دراز را از تفسیر طبری بیفکنیم و متن را خلاصه کنیم، باید به اثری شبیه به آنچه امروزه ترجمه تفسیر طبری می‌نامیم برسیم. اما همان‌طور که بیان شد، زریاب خوبی بعد از مقابله کتاب با متن عربی، این ارتباط را دریافته و آن را رد کرده است. دیگران نیز نظر او را تأیید و بر آن تأکید نموده‌اند. تا آنجا که برخی معتقدند اطلاق نام ترجمه تفسیر طبری بر این کتاب نادرست است (رک. آذرنوش ۱۳۷۰؛ محمدیگی ۱۳۷۳؛ «شناسایی برخی از تفاسیر عامه»؛ انوار ۱۳۸۲).

۱- مفهوم «ترجمه» نزد قدما

آذرنوش به این نکته اشاره کرده است که کلمه ترجمه در آثار نویسندگان سرزمین‌های شرقی ایران در قرن چهارم، در معنای امروزی به کار نمی‌رفته است و بیشتر به معنای «شرح، تفسیر و بیان» آمده است. البته وی سه مورد را نیز از مقدمه کتاب ترجمه تفسیر طبری شاهد می‌آورد که در آن کلمه ترجمه به معنای امروزی خود به کار رفته است (آذرنوش ۱۳۷۰: ۵۵۵-۵۵۶). علی‌اشرف صادقی بعدها نشان داد که در این سه مورد نیز ترجمه به معنای «شرح و بیان و تفسیر است» و به معنای امروزی خود نیست (صادقی: ۳۱۳).

علاوه بر تفاوت معنایی لفظ ترجمه در قرن چهارم با معنای امروزی آن، ترجمه‌های دیگری نیز در زبان فارسی پدید آمده‌اند که تفاوت در متن اصلی و ترجمه آن‌ها تا بدین حد

زیاد است و این گونه ترجمه‌ها چندان نامتعارف نیست. امیرمحمود انوار بر وجود این تفاوت در برخی از آثار فارسی تأکید دارد که «گاهگاه یا در بیشتر موارد، ترجمه با متن اصلی، حتی در ترتیب فصل و باب کتاب، نمی‌خواند» (انوار ۱۳۸۲: ۴۱) و در این باره ترجمه خواجه نصیرالدین طوسی از کتاب طهارة الأعراق ابن مسکویه و ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی از کلیله و دمنه و ترجمه بلعمی از تاریخ طبری را شاهدهی بر این مدعا قرار می‌دهد و می‌گوید: «پیشینیان دانشمند لفظ ترجمه را به توسعه بر این گونه آثار می‌نهادند و در حقیقت به تدوین اثری ثانوی می‌پرداخته‌اند که با اثر اصلی فرقی فراوان داشته‌است» (همان: ۴۲). این تفاوت در معنی و کاربرد کلمه ترجمه تا حدی می‌تواند اختلاف کتاب موسوم به ترجمه تفسیر طبری را با اصل عربی آن، یعنی تفسیر جامع البیان، توجیه کند، اما اختلافات در این دو کتاب به حدی است که کسانی همچون آذرنوش را بر آن داشته که نام ترجمه تفسیر طبری را برای این کتاب و هرگونه انتساب آن را به طبری رد کنند و چنان‌که اشاره شد، نام دیگری برای آن پیشنهاد کنند.

حال این پرسش مطرح است که مؤلفان کتاب چه اصراری بر انتساب اثر خویش به طبری داشته‌اند؟ آیا صرفاً به خاطر جایگاه رفیع علمی و دینی طبری است که خواسته‌اند از نام وی برای اعتبار اثر خود بهره بگیرند؟ در این صورت، آنچه مؤلفان اثر، با این جزئیات از شیوه کار خود می‌گویند چیست؟

پرسش دیگر اینکه چرا عالمان و مفسران قدیم (پیش از زریاب خویی) هیچ‌یک متعرض نام این کتاب و انتساب آن به طبری نشده‌اند؟ نگارنده تاکنون حدود بیست و پنج نسخه خطی از این اثر را مطالعه کرده‌است که هریک شامل بخش‌هایی از کتاب هستند و در هیچ نسخه‌ای مترجمان یا کاتبان نامی جز ترجمه تفسیر طبری یا ترجمه تفسیر کبیر طبری بر آن ننهاده‌اند. از این رو ما همچنان و علی‌رغم تأکید آذرنوش و هم‌رایان وی، این کتاب را به همین نام معروفش، ترجمه تفسیر طبری می‌خوانیم.

آذرتاش آذرنوش در صحت بخش‌هایی از مقدمه نیز ابراز تردید کرده، می‌گوید: «این سند بسیار مهم تاریخی در آغاز کتاب ترجمه تفسیر طبری آمده. ما به صحت این سند به صورتی که اینک در دست است اعتماد کامل نداریم» (آذرنوش ۱۳۷۵: ۲۶) و ظاهراً تردید وی بیشتر در بخش‌هایی است که از شیوه کار مترجمان (افکندن اسنادهای دراز و ...) سخن رفته‌است (رک. آذرنوش ۱۳۷۰: ۵۵۶).

در باب اصالت یا صحت مقدمه توجه به این نکات بی‌فایده نیست:

۱. همه نسخه‌های خطی باقی‌مانده که جلد اول کتاب را شامل هستند و در صفحه‌های اول افتادگی ندارند این مقدمه را آورده‌اند.

۲. تنها سند تاریخی که مسئله استفتای امیر سامانی از علمای ماوراءالنهر را در باب ترجمه آیات قرآن بیان می‌دارد، همین مقدمه است و در همه نسخه‌هایی که آغاز جلد اول را دارند، مسئله استفتا بیان شده است. اهمیت مسئله آن است که پذیرش همین روایت تاریخی یکی از مقدماتی است که آذرنوش نظریه ترجمه رسمی خود را بر مبنای آن بیان می‌کند و رد این مقدمه مبنای تاریخی آن نظریه را سست می‌سازد.

۳. متن مقدمه در نسخه‌های مختلف با تفاوت‌های اندکی آمده است (تفاوت‌ها به حدی نیست که در اصل موضوع تغییری ایجاد کند، مگر در جمله آخر که شرح داده خواهد شد)؛ یعنی در همه نسخه‌ها هم مسئله استفتا و هم روش ترجمه یا اقتباس از اثر طبری به همین صورت بیان شده است. به بیان دیگر، اگر بخش اول مقدمه، یعنی استفتای امیر سامانی از علمای ماوراءالنهر، مستند و صحیح و اصیل باشد، بخش دوم آن نیز که به روش کار مترجمان یا شارحان اشاره کرده است به همان اندازه صحیح و معتبر است و بالعکس.

شاهرخ محمدیگی نیز همانند آذرنوش نام ترجمه تفسیر طبری و انتساب اثر به محمدبن جریر طبری را نادرست می‌داند. وی با تأیید عدم ارتباط تفسیر طبری با این کتاب، انتساب آن را به طبری، اشتباه یا لغزشی علمی می‌داند که اولین بار ادوارد برون مرتکب شد و کسانی چون ملک الشعراء بهار و ذبیح‌الله صفا و علی‌اکبر شهابی و دیگران بر مبنای سخن وی این تفسیر را همان ترجمه فارسی تفسیر طبری به حساب آوردند («و حبیب یغمائی هم با اعتماد به همین اقوال درصدد چاپ این کتاب با نام ترجمه تفسیر طبری برآمد» (محمدیگی ۱۳۷۳: ۲۲).

البته ایشان به این نکته توجه نکرده‌اند یا از آن اطلاع نداشته‌اند که ادوارد براون، شهابی و دیگران گمان خود را مبنای نام‌گذاری کتاب قرار نداده‌اند و همگی از نامی استفاده کرده‌اند که کاتبان نسخه‌ها یا مؤلفان نخستین کتاب این نام را به کار برده‌اند. محمدیگی در ادامه نظر جالبی ارائه کرده است: «ترجمه تفسیر طبری در هفت جلد مستقیماً از تفسیر طبری اقتباس نشده است، بلکه تفسیر طبری ابتدا بدون ذکر اسناد به فارسی ترجمه گردیده و بعد از آن شخص ثالثی از روی آن ترجمه فارسی، این ترجمه هفت جلد را تألیف کرده است» (همان: ۲۲).

ظاهراً آنچه محمدبیگی را به این نتیجه رسانده مقدمه کتاب نیست، زیرا خود می‌گوید: «در باب اینکه این تفسیر به وسیله چه کسی نگاشته شده است، مطلبی واضح از مقدمه کتاب به دست نمی‌آید» (محمدبیگی ۱۳۷۳: ۲۱).

وی در مقاله یادشده نشان می‌دهد که در کتاب موجود از منابع مختلفی استفاده شده که یکی از آن‌ها تفسیر طبری است و با توجه به اینکه از منابع دیگری چون تاریخ طبری، کتاب سیر، تاریخ ابوعلی سلامی، کتاب مبتدا، کتاب فتن، تفسیر ابن عباس و تفسیر مقاتل استفاده شده و در متن این تفسیر نیز از این منابع نام برده می‌شود، نتیجه گرفته است که «مترجم و یا به تعبیر بهتر و دقیق‌تر مؤلف آن، شخص ثالثی است» که «اقتباس‌گونه‌ای» از ترجمه فارسی علمای ماوراءالنهر را با استفاده از منابع دیگر در هفت جلد تألیف کرده است. ظاهراً محمدبیگی بدون استفاده از نسخه‌های دیگر و تنها براساس یافته‌های خود از متن کتاب و تحقیق در منابع به این نتیجه رسیده و متن مغشوش مقدمه کتاب در چاپ یغمایی را تفسیر کرده است. (رک. همان: ۲۲).

این نظر البته می‌تواند مطابقت نداشتن متن کتاب موجود با تفسیر طبری را تا حدودی توجیه کند، اما قصد ما در اینجا توجیه این عدم تطابق نیست، بلکه جست‌وجوی این نکته است که آیا در نسخه‌های بازمانده از کتاب می‌توان دلیل قاطعی یافت که این حدس را رد یا اثبات کند؟ ضمن آنکه در مقدمه کتاب مصحح یغمایی، قرینه آشکاری نیست که بیان کند عده‌ای کتاب را در چهارده یا بیست جلد فراهم آورده و شخصی دیگر، در زمانی دیگر، بر مبنای آن، کتابی در هفت جلد تنظیم کرده است.

حال مجدداً بخش مذکور مقدمه را نگاه می‌کنیم:

پس ترجمه کردند [و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکندند و اقتصار کردند بر متون اخبار] و این را بیست مجلد ساختند، از جمله این چهارده مجلد فرونهادند هر یکی نیم سبع، تا جمله همه تفسیر قرآن باشد از پس وفات پیغامبر علیه‌السلام تا آن‌گاه که محمدبن جریر ازین جهان بیرون شد و آن اندر سال سیصد و چهل و پنج بود از هجرت پیغامبر علیه‌السلام، و شش مجلد دیگر فرونهادند تا این بیست مجلد تمام شد. و تفسیر قرآن و قصه‌های یاران پیغامبر که بودند از پس او، و قصه‌های امیران مؤمنان که بودند تا بدین وقت یاد کردیم اندر هفت مجلد، هر مجلدی یک سبع تخفیف را. و بالله التوفیق و العصمة (ترجمه تفسیر طبری: ج ۷-۶/۱).

هنگامی که روش کار مترجمان در مقدمه کتاب بیان می‌شود، ابتدا افعال سوم شخص جمع است: «ترجمه کردند ... اقتصار کردند... اسنادهای دراز بیفکنند...»، اما در جمله آخر می‌گوید: «و قصه‌های امیران مؤمنان که بودند تا بدین وقت یاد کردیم اندر هفت مجلد، هر مجلدی یک سبع تخفیف را.» و این مسئله ایجاد ابهام کرده است. ظاهراً همین مسئله آذرنوش را نیز به تردید انداخته که: «گفتار چنان است که پنداری ناسخی آن را به کتاب افزوده است» (آذرنوش ۱۳۷۰: ۵۵۶). علی‌اشرف صادقی این تغییر شخص افعال را دلیلی کافی برای آنکه آن را افزوده کاتبان پنداریم، نمی‌داند و معتقد است نویسندگان در آخرین جمله از زبان خودشان سخن گفته و نوشته‌اند. صادقی در ادامه به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن ابهام عبارت نسخه گلستان در این مورد است «و از عبارت نسخه پاریس تنها یک بخش در حاشیه نقل شده است و نمی‌توان از آن استنباط کرد که عبارت اصلی مؤلفان چگونه بوده است» (صادقی ۱۳۸۶: ۳۱۴).

ما این بخش را با نسخه‌های دیگر کتاب مقابله کردیم. حقیقت آن است که چند جمله مورد بحث در نسخه گلستان با نسخه‌های دیگر قدری تفاوت دارد. حال این بخش را از نسخه پاریس می‌آوریم که نسخه‌های دیگر نیز تقریباً همین متن را با اختلافی اندک دارند:

این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف، اسنادهای دراز بیفکنند و اقتصار کردند بر متون اخبار و این را بیست مصحف گردانیدند. از جمله این، چهارده مصحف فرونهادند تفسیر قرآن از اول کون عالم تا آن وقت که پیغامبر ما ازین جهان بیرون شد و وحی از آسمان گسسته شد، تا این وقت این چهارده مصحف فرونهادند هر مصحفی نیم هفت یک تا جمله تفسیر قرآن باشد. پس از وفات پیغامبر علیه السلام تا آن وقت که محمد بن جریر ازین جهان بیرون شد اندر سال سیصد و چهل و پنج از هجرت پیغامبر علیه السلام، شش مصحف دیگر فرونهادند تا این همه بیست مصحف تمام شد. و تفسیر قرآن و قصتهای یاران پیغامبر علیه السلام که بودند بدین روزگار که یاد کردیم همه گفته شود واللّه المعین والموفق و ما این را هفت مجلد هم بر آن تألیف نسخت کردیم تخفیف را (براساس نسخه پاریس، فریم ۱۱ و ۱۲).

با تدقیق در چند جمله آخر به گونه‌ای که در نسخه پاریس (معتبرترین نسخه موجود از جلد اول کتاب) آمده و نسخه‌های معتبر دیگر نیز آن را تأیید می‌کند، می‌توان به نکات زیر دست یافت:

۱. جمله «واللّه المعین والموفق» دلالت بر انفصال جملات قبل و بعد دارد. تصحیح یغمایی براساس نسخه کتابخانه سلطنتی این جمله را ندارد؛ از این رو، جملات پیش و پس

از آن کاملاً در هم ادغام شده‌است: «و تفسیر قرآن و قصه‌های یاران پیغامبر که بودند از پس او، و قصه‌های امیران مؤمنان که بودند تا بدین وقت یاد کردیم اندر هفت مجلد، هر مجلّدی یک سبع تخفیف را. و باللّٰه التوفیق و العصمة.» اما براساس نسخه پاریس و بیشتر نسخه‌های دیگر این انفصال مشخص است:

«... و تفسیر قرآن و قصه‌های یاران پیغامبر علیه‌السلام که بودند از پس او و قصه‌های امیران مومنین که بودند تا بدین روزگار که یاد کردیم همه گفته شود واللّٰه المعین والموفق و ما این را اندر یک مجلد هم بران تألیف نسخت کردیم تخفیف را...» (نسخه موقوفه مسجد اورخان، فریم ۵ از میکروفیلم ش ۶۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

«... و تفسیر قرآن و قصه‌های یاران پیغامبر علیه‌السلام از پس او و قصه‌های امیران مومنین کی بودند تا بدین روزگار کی یاد کردیم همه گفته شود واللّٰه المعین والموفق و ما این را اندر هفت مجلد هم بدان تألیف نسخت کردیم تخفیف را» (نسخه شماره EH 567 کتابخانه توپقایی سرای، ۱۴ رو).

«... تمام گشت تفسیر قرآن و قصه یاران پیغامبران و پس از ایشان و از امیران مومنین تا بدین روزگار که یاد کردیم واللّٰه المعین والموفق و ما این را اندر نسخت کردیم هم بر ان تألیف». (نسخه عکسی 22 sel 436 کتابخانه ملی آنکارا از نسخه خطی کتابخانه سلیمیه مورخ ۷۰۳، فریم ۴).

در نسخه‌های ایاصوفیه و حیدرآباد جمله «واللّٰه المعین والموفق» نیامده، اما انفصال این دو بخش دیده می‌شود:

«... و تفسیر قرآن و قصه‌های یاران پیغامبر علیه‌السلام که بودند از پس او و قصه‌های امیران مؤمنان تا بدین که یاد کردیم همه گفته شد. پس ما این را نسخه‌ای کردیم اندر هفت مصحف، هر پاره‌ای یک سبع تخفیف را و باللّٰه العصمة والتوفیق» (فریم ۴ از میکروفیلم ش ۷۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه ش ۸۷، کتابخانه ایاصوفیه).

«... و تفسیر قرآن و قصه‌های یاران پیغامبر علیه‌السلام که بودند از پس او و قصه‌های امیران مومنینی که بودند تا بدین روزگار که یاد کردیم همه گفته شود و ما این را اندر دو مجلد هم بران تألیف نسخت کردیم تخفیف را و اللّٰه اعلم بالصواب» (نسخه ش ۵۷۲ کتابخانه حیدرآباد هندوستان، برگ ۲ پشت).

اما در نسخه YY 809 از کتابخانه توپقاپی سرای مورخ ۸۷۶ هجری (برگ ۲ پشت) و در نسخه موزه بریتانیا (برگ ۳ رو) (فریم ۵ از میکروفیلم ش ۲۸۷۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) جمله آخر اصلاً نیامده است.

آن گونه که از جزئیات گفتار براساس نسخه‌های کتاب (به جز نسخه اساس یغمایی) به روشنی برمی‌آید، دو تدوین مستقل از کتاب ارائه شده است: تدوین نخست همان کتابی است که علمای ماوراءالنهر در بیست مجلد، به شرحی که بیان شده، به پایان رسانده‌اند و تدوین دوم این نسخه اخیر است. یعنی کتاب تا اینجا، به شرحی که ذکر شده، به پایان رسید و ما آن را بدین صورت ارائه می‌کنیم. «ما» در متنی که در نسخه پاریس آمده، کس یا کسانی دیگرند که در زمانی دیگر آن را در هفت مجلد ارائه کرده‌اند. بسیار بعید است که «ما» در این عبارت همان علمای ماوراءالنهر باشد.

۲. ممکن است گفته شود این جمله آخر که بعد از «والله المعین والموفق» آمده، چنان که آذرنوش می‌گوید «پنداری ناسخی آن را به کتاب افزوده است»، صرفاً متعلق به کاتب یکی از نسخه‌هاست، اما با توجه به اینکه این جمله با اندکی تفاوت در اغلب نسخه‌ها از تدوین‌های مختلف (یک جلدی، دو جلدی و هفت جلدی) و نیز از تحریرهای متفاوت دیده می‌شود، با قرار داشتن جمله مورد بحث در نسخه‌های ناهم خانواده، یا باید احتمال صحت حدس آذرنوش را ناچیز دانست و یا اهمیت چنین ناسخی و نسخه‌اش را بسیار بیشتر از «کاتب یکی از نسخه‌ها» دانست. اگر ناسخی این جمله را افزوده باشد، تحریرهای مختلف کتاب بعد از این ناسخ پدید آمده‌اند و تمام نسخه‌های موجود برگرفته از اثر این ناسخ است و نه آنچه علمای ماوراءالنهر نگاشته‌اند که این احتمال ممکن، اما بسیار بعید است.

۳. اما عبارت «نسخت کردن این کتاب، هم بر آن تألیف، تخفیف را» به دو صورت قابل تعبیر است: نخست آنکه ناسخ مذکور تنها کتاب را خلاصه کرده و دخل و تصرف چندانی در آن نکرده است. براساس این تفسیر، «نسخت کردن» صرفاً استنساخ است و ناسخ یا ناسخان تنها جهت تخفیف، آن را در هفت و برخی در دو مجلد تدوین کرده‌اند. البته با چنین فرضی، نیازی به بیان این جمله نبود؛ زیرا چنین تصرفی چندان غیر معمول نیست تا نیاز باشد که بر «نسخت کردن هم بر آن تألیف» تأکید شود؛ زیرا هر ناسخی متن را براساس تألیف نخست استنساخ می‌کند. در این صورت، «هم بر آن تألیف» را می‌توان «بر همان نظم و نسق» معنا کرد. اما تعبیر دوم آن است که صاحب این نسخه ترجمه علمای

ماوراءالنهر را اساس یا الگوی کار خود قرار داده و علاوه بر تخفیف، دخل و تصرف‌های دیگری نیز در آن روا داشته است. براساس این تفسیر، «نسخت کردن» معنایی فراتر از استنساخ معمول دارد که با تأکید بر اینکه «این کتاب را هم بر آن تألیف نسخت کردیم» می‌خواهد ارتباط کتاب خود را با آن تألیف، علی‌رغم تفاوت‌های موجود بیان کند؛ «این کتاب» همین تفسیر موجود است که به دست ما رسیده است و «آن تألیف» همان کتابی است که علمای ماوراءالنهر پدید آورده‌اند و به دست ما نرسیده است. این فرض می‌تواند تفاوت‌های کتاب با متن عربی تفسیر طبری را بیشتر توجیه کند. یعنی علاوه بر تفاوت‌هایی که ممکن بود در تألیف علمای ماوراءالنهر با جامع البیان طبری باشد، این شخص ثالث - کاتب یا مؤلف - نیز می‌توانسته بخشی از این تغییرات را ایجاد کرده باشد؛ اگرچه برای اثبات آن شاید نیاز به دلایل محکم‌تری باشد، اما تا همین اندازه می‌تواند فرض شاهرخ محمدیگی را درخور اعتنا سازد و بر فرض‌های دیگر برتری دهد.

به هر حال با هریک از دو فرض بالا، این مقدمه نیز به احتمال زیاد از همان شخص ثالث است، خواه تنها به خلاصه کردن کتاب بسنده کرده باشد و خواه تصرفاتی نیز در آن کرده باشد.

نکته مهم آن است که یغمایی نسخه پاریس را در اختیار و بر آن وقوف کامل داشته و بخشی از آن را هم در پاورقی آورده است، ولی آن قسمت را که می‌توانست به حل شدن مشکل کمک کند حذف کرده و سه نقطه گذاشته است.

۲- مقایسه ساختار کتاب علمای ماوراءالنهر و تألیف مؤلف اخیر

براساس آنچه در مقدمه کتاب آمده است، کتابی که علمای ماوراءالنهر تألیف یا به اصطلاح ترجمه کردند، شامل بیست جلد یا مصحف بود که اسنادهای دراز جامع البیان از آن حذف و بر متون اخبار اقتصار شده بود. چهارده جلد از آن اختصاص به تفسیر قرآن و اخباری از اول آفرینش عالم تا زمان فوت پیامبر (ص) داشت؛ شش جلد دیگر - حدود سی درصد از حجم کتاب - نیز شامل حوادث پس از وفات پیامبر (ص) تا زمان مرگ محمد بن جریر طبری بود. از این مقدمه می‌توان استنباط کرد که حوادث پس از فوت پیامبر (ص) در چهارده جلد نخست نیامده است.

در جای دیگری از مقدمه کتاب (براساس نسخه پاریس) تصریح شده است که کتاب هفت جلدی موجود از چهارده مصحف نخست از تألیف علمای ماوراءالنهر گرفته شده است:

اکنون آغاز کنیم قرآن و تفسیر آن اندرین هفت مجلد که از چهارده مجلد نسخه برداشته آمد از اول تا آخر. ان شاء الله تعالی (میکروفیلم نسخه پاریس، فریم ش ۱۳).

این عبارت در نسخه گلستان نیامده، اما یغمایی آن را از نسخه پاریس در پانوشت صفحه ۱۰ قبل از آغاز سوره فاتحه‌الکتاب ارائه کرده است. این عبارت در نسخه اورخان (فریم ش ۶ از میکروفیلم ش ۶۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، نسخه‌های شماره EH567 توپقاپی، (برگ ۱۵ رو) و YY809 توپقاپی سرای (برگ ۳ رو) و نسخه شماره ۵۷۲ حیدرآباد (برگ ۳ رو) نیز آمده است، با این تفاوت که در نسخه اورخان و نسخه YY809 توپقاپی سرای به جای هفت مجلد، دو مجلد ذکر شده است. با مطالعه ترجمه تفسیر طبری موجود در می‌یابیم که از اخبار و حوادث شش جلد پایانی نیز بخش‌هایی به اقتضای بحث و در ضمن قصه‌های مربوط به بخش تفسیر، ارائه شده است که البته حجم آن بسیار کمتر از سی درصد از کل کتاب و عمدتاً مربوط به مسائل سده اول هجری است و به ندرت به مسائل بعد از آن اشاره شده است.

در این صورت می‌توان تفاوت‌های موجود بین این کتاب و جامع‌البیان طبری را توجیه کرد:

علمای ماوراءالنهر چهل مجلد تفسیر طبری را در بیست مجلد خلاصه و اسنادهای دراز را حذف کردند و در این ترجمه خود را مجاز می‌دانستند که دخل و تصرف‌هایی در متن اصلی داشته باشند، همانند بلعمی در ترجمه تاریخ طبری و بعدها نصرالله منشی در کلیله و دمنه و خواجه نصیرالدین طوسی در طهارة‌الاعراق. اما بعدها شخص دیگری چهارده جلد نخست این کتاب را تلخیص کرده و بخش‌هایی از شش جلد باقی‌مانده را همراه با مطالبی که از منابع دیگر در دسترس داشته به کتاب افزوده و البته به نام منابع دیگر نیز اشاراتی کرده است (ممکن است برخی از این اشارات به منابع دیگر و استفاده از آن‌ها از همان علمای ماوراءالنهر باشد). مؤلف اخیر به دلیل اینکه این ارتباط را همچنان بین جامع‌البیان طبری و اثر خود قائل بوده کتاب خود را نیز ترجمه تفسیر طبری خوانده و این انتساب با تلقی قدما از ترجمه نیز سازگار بوده است. از این رو، در هیچ نسخه باقی‌مانده‌ای از کتاب نام دیگری بر آن نهاده‌اند و پیش از زریاب خویی نیز کسی به نام کتاب و انتساب آن به طبری اعتراضی نداشته است.

۳- حکایت حریق و نوشتن نام سگ اصحاب کهف

نکته دیگر در تکمیل این بحث اشاره به موضوعی است که نویسنده از مطلبی بدون ذکر منبع استفاده می‌کند. مثلاً در جلد چهارم در قصه اصحاب کهف پس از ذکر نام اصحاب کهف می‌گوید:

و چنین شنیده‌ام که نام آن سگ قطمیر بود. و چنین گفتند هر کجا حریق افتد ناگاه، چنان که به زمین مصر افتاد [و] به زمین ماوراءالنهر و به بخارا، نام این اصحاب الکهف بر پاره‌ای قرطاس نیبند و اندر آن آتش افکنند، آتش بنشیند به فرمان خدای عزوجل. و این حکایت حریق و نام این سگ اندر نسخه این کتاب نبود و لیکن از علما شنیده آمده بود، بدین کتاب اندر نوشته آمد. (ترجمه تفسیر طبری، نسخه مسجد اورخان، فریم ۲۳۹).

مطلب فوق با تفاوت‌هایی اندک در اغلب نسخه‌هایی که جلد چهارم را دربر دارند، آمده‌است. تنها دو نسخه این بخش را نیاورده‌اند: یکی نسخه یوسف آغا است که نسخه اساس یغمایی در این بخش بوده‌است. (البته بر این نسخه و انتخاب آن به‌عنوان اساس اشکالات فراوانی وارد است که یغمایی نیز بر آن وقوف داشته و فعلاً موضوع بحث ما نیست) و دیگری نسخه کتابخانه سلیمیه که در آن تمام هفت جلد را در یک جلد خلاصه و بسیاری از داستان‌های کتاب حذف یا کوتاه شده‌است. در نسخه‌های دیگر، مانند نسخه‌های ۱۳۰۸ مجلس، خراجچی اوغلو، موزه بریتانیا، ایاصوفیه، گوهرشاد، نسخه شماره ۱۱۲۱۳ مرعشی و نسخه‌های شماره YY 809 و E.H. 567 از موزه تویقایی سرای، این مطلب با تفاوت‌هایی اندک آمده‌است، و نکته مهم آن اینکه نسخه‌های یادشده از تحریرهای مختلف کتاب است. در این بخش نویسنده تصریح می‌کند که حکایت حریق و نام سگ «اندر نسخه این کتاب نبود» و آن را از علما شنیده‌است.

البته باید اشاره کرد که در جامع البیان طبری نیز در تفسیر آیه ۱۰ از سوره کهف به نام اصحاب کهف اشاره شده، اما سخنی از حکایت حریق و نام سگ نیست (طبری: ۱۳۳/۱۵). به‌رغم این مسئله، استنباط ما این است که نویسنده کتاب موجود، هنگامی که از نبود حکایت حریق و نام سگ در نسخه این کتاب سخن می‌گوید، مراد وی از «نسخه این کتاب» همان نسخه علمای ماوراءالنهر است. این حکایت هم نشان می‌دهد نسخه علمای ماوراءالنهر جدا از کتابی است که به دست ما رسیده و نسخه‌های آن موجود است.

۴- سال مرگ طبری

با آنچه گفته شد می‌توان در بسیاری از مسائل مربوط به کتاب بحث کرد. برای نمونه، یکی از این مسائل اشتباهی است که دربارهٔ زمان مرگ طبری در مقدمهٔ کتاب دیده می‌شود. تاریخ مرگ طبری براساس این مقدمه در همهٔ نسخه‌ها سال ۳۴۵ هجری دانسته شده، در حالی که سال درگذشت طبری ۳۱۰ هجری است. در اینجا دو احتمال را می‌توان در نظر گرفت: الف) این خطا از همان علمای ماوراءالنهر بوده و مؤلف یا ناسخ‌خیز آن را عیناً تکرار کرده‌است. ب) این خطا و نیز مقدمه از همین مؤلف یا ناسخ‌خیز است.

باید توجه کرد که این علمای ماوراءالنهر اگرچه از علما و دانشمندان طراز اول عصر خود نبوده‌اند و جز در این کتاب ذکر روشنی از آن‌ها در منابع تاریخی نیامده‌است، اما به‌رحال از نام‌آوران دربار سامانی بوده‌اند و با توجه به اینکه تاریخ حکومت امیر سامانی سال ۳۵۰ تا ۳۶۵ هجری بوده‌است، استفتای امیر از علما و واگذار کردن امر ترجمهٔ کتاب به ایشان باید در خلال این سال‌ها انجام شده باشد. تاریخ نادرستی که در مقدمهٔ کتاب از سال مرگ طبری آمده (۳۴۵ هجری)، بین ۵ تا ۲۰ سال با زمان تألیف کتاب فاصله دارد. و اگر حدس ملک‌الشعراء بهار را بپذیریم که علمای ماوراءالنهر کتاب را در سال ۳۵۶ هجری فراهم آورده‌اند، این فاصله حدود ده سال است (بهار: ج ۱/۱۶۸ و ۲۸۴). سال ۳۴۵ هجری سالی است که علمای ماوراءالنهر، اگر در زمان تألیف کتاب دست‌کم بالای سی سال سن می‌داشتند، باید بدان اشراف ذهنی داشته باشند و کم‌وبیش حوادث این سال را به‌خاطر بیاورند. آیا در میان این افراد کسی نمی‌توانسته مدعی شود که قبل از سال ۳۴۵ هجری از واقعهٔ مرگ طبری اطلاع داشته‌است؟

نظر مؤکد نگارنده این است که احتمال اینکه جمعی از علمای دربار سامانی متفقاً چنین اشتباهی را آن‌هم با این فاصلهٔ زمانی اندک بین این تاریخ نادرست و زمان نگارش کتاب، مرتکب شده باشند بسیار کمتر از آن است که شخص ثالثی (ناسخی یا مؤلفی) در زمانی دیرتر، مثلاً چند دهه بعد از سال ۳۴۵، آن را مرتکب شده باشد.

۵- امیر سید

از دیگر نکات این مقدمه که علی‌اشرف صادقی بدان اشاره می‌کند، آوردن لقب «امیر سید» در دو جا از مقدمهٔ کتاب به‌جای «امیر سدید» برای منصور سامانی است. صادقی «سید» را در این دو جا تصحیف «سدید» دانسته‌است (صادقی ۱۳۸۶: ۳۱۴).

لقب امیر سدید برای منصور بن نوح سامانی بسیار مشهور است (رک. گردیزی ۱۳۴۷: ۱۶۱ و ۱۶۲؛ نرشخی ۱۳۶۳: ۳۷، ۱۳۴، ۱۳۵؛ نصرالله منشی ۱۳۴۳: ۲۳؛ منهاج سراج ۱۳۴۲: ج ۱/۱) و ظاهراً در آثار مکتوب فارسی، تا آنجا که ما جست‌وجو کرده‌ایم، جایی لقب «سدید» برای امیر منصور ذکر نشده است.

صاحب کتاب حبیب‌السیر در باب لقب امیر منصور سامانی به نکته دیگری نیز اشاره می‌کند که درخور توجه است. در این کتاب پس از شرح حال امیر منصور آمده است: «او را در حین حیات امیر مؤید می‌گفتند و پس از وفات از وی به امیر سدید تعبیر می‌کردند» (خواندمیر: ج ۲/۳۶۳). البته همین کتاب در صفحه پیش شبیه به همین قول را در باب ابوالفوارس عبدالملک، برادر امیر منصور، نیز که پیش از وی امیر سامانیان بود، آورده است: «او او [را] در زمان پادشاهی مؤید می‌گفتند و بعد از وفات سدید خواندند» (همان: ۳۶۲).
در این باره چند نکته قابل ذکر است:

۱. قولی که در تاریخ حبیب‌السیر برای دو نفر آمده سهو یا خطایی است که بعید است از نویسنده باشد و احتمالاً خطای کاتب یا مصحح است. مسلماً آنچه در صفحه ۳۶۲ درباره عبدالملک بن نوح آمده نادرست است. زیرا لقب «سدید» در هیچ جا برای امیر عبدالملک نیامده و لقب رایج وی «امیر رشید» بوده نه «امیر سدید» (رک. نرشخی ۱۳۶۳: ۳۷)؛ عنوان «امیر سدید» تنها برای امیر منصور ذکر شده است.

۲. سخن خواندمیر درباره امیر منصور را که پیش از مرگ لقب دیگری داشته، متن دیگری تأیید نمی‌کند یا دست‌کم نگارنده آن را در جایی ندیده است، اما اولاً سندی در رد آن نیز یافت نشده است. ثانیاً اینکه پس از مرگ، از امیر با لقب جدیدی یاد شود نیز بعید نمی‌نماید، خاصه آنکه القاب «امیر ماضی» درباره امیر اسماعیل و «امیر شهید» درباره امیر ابونصر احمد بن اسماعیل سامانی مسلماً پس از مرگ این امیران به ایشان اطلاق شده و خواندمیر نیز به این مسئله تصریح دارد، چنان‌که درباره امیر اسماعیل سامانی می‌نویسد: «کلک تقدیر بعد از فوت لقبش را امیر ماضی تحریر نمود» (خواندمیر: ج ۲/۳۵۴)، و نیز درباره امیر ابونصر احمد بن اسماعیل سامانی چنین نگاشته است: «احمد را شربت فنا چشانیدند و بعد از آن او را امیر شهید خواندند» (همان: ۳۵۶).

۳. نکته سوم و کلید حل این مسئله را می‌توان در سکه‌های بازمانده دوره سامانی که اسناد خدشه‌ناپذیر آن عصر است یافت. لقب امیر منصور سامانی در سکه‌هایی که از دوران وی به جا مانده (غالباً در پشت دینارها و درهم‌ها) المطیع لله است (رضائی باغبیدی:

۳۳۳-۳۳۹). در فلس‌های باقی‌مانده از سال ۳۵۲ تا ۳۵۷ هجری ضرب‌شده در بخارا، اخیسکت و قُبا فقط نام منصور بن نوح بدون لقب آمده‌است (همان: ۳۴۳-۳۴۶). در چند نمونه از فلس‌های ضرب بخارا به تاریخ ۳۵۸ هجری و نیز ضرب فرغانه به تاریخ ۳۵۸ و ۳۵۹ هجری «الملک المظفر منصور بن نوح» حک شده‌است. اما در فلس ضرب بخارا به تاریخ ۲۵۸ هجری و فلس ضرب بخارا به تاریخ‌های ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ هجری عبارت «امیر السید الملک المظفر» و در فلس ضرب سمرقند به تاریخ ۳۵۹ هجری «الامیر السید منصور بن نوح» حک شده‌است (همان: ۳۴۶-۳۴۹). نکتهٔ دیگر آنکه در سکه‌های برخی از دیگر امیران سامانی نیز «امیر السید» حک شده‌است.

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت:

اولاً لقب «امیر سید» برای منصور بن نوح سامانی در زمان خود او رایج بوده و سکه‌های عصر او بر این مسئله گواهی می‌دهند.

ثانیاً قول خواندمیر، که لقب «امیر سدید» بعد از مرگ امیر منصور به او نسبت داده شد، صحیح می‌نماید و همهٔ کتاب‌هایی که لقب «امیر سدید» را آورده‌اند بعد از مرگ امیر منصور نگاشته شده‌اند.

با این مسئله می‌توان گفت لقب «امیر سید» باید در کتاب بیست‌جلدی علمای ماوراءالنهر و در زمان حیات منصور بن نوح به کار رفته باشد و مؤلف کتاب موجود آن لقب را عیناً از کتاب علمای ماوراءالنهر نقل کرده و با اینکه کتابش رونویسی و کتابت از روی کتاب علمای ماوراءالنهر نبوده‌است، اما لقب «امیر سید» هم آن‌قدر برایش غریب نبوده که «امیر سدید» را به جای آن برگزیند.

۶- زمان و مکان تحریر کتاب موجود

با پذیرش فرض محمدبیگی سؤالات و ابهامات دیگری نیز مطرح می‌شود؛ از جمله اینکه شخص یا اشخاص سومی که کتاب ترجمه تفسیر طبری موجود را فراهم آورده‌اند، در چه زمانی و در کدام حوزهٔ زبانی این کار را انجام داده‌اند. این مسئله‌ای است که البته نیاز به تحقیق مفصل دارد و در حال حاضر نمی‌توان در این باره اظهار نظر قطعی کرد، اما با توجه به اینکه «زبان کتاب در نسخه‌های متعدد آن دارای ویژگی‌های ماوراءالنهری و خراسانی است که کم‌وبیش در سایر متون کهن نوشته‌شده خراسان نیز دیده می‌شود» (صادقی ۱۳۸۶: ۳۱۵)، و حتی در نسخه‌هایی که کاتب متعلق به حوزهٔ جغرافیایی دیگری بوده، آمیختگی ویژگی‌های زبانی کاتب با ویژگی‌های زبان ماوراءالنهری و خراسانی دیده می‌شود، می‌توان

گمان کرد که مؤلف اخیر نباید از نظر زمانی و مکانی فاصله زیادی با علمای ماوراءالنهر داشته باشد.

از دیگر مسائلی که در نسخه‌های گوناگون کتاب دیده می‌شود تحریرهای متفاوتی است که از کتاب وجود دارد. تفاوت نسخه‌های مختلف کتاب گاه در حد اختلاف نسخه‌بدل‌های معمول در سایر متون و گاه به حدی است که می‌تواند یک تحریر مجزا و مستقل به حساب آید. تفاوت بین برخی نسخه‌ها از نوع روایت داستان، آوردن یا نیابردن شأن نزول و جز آن‌ها است، تا جایی که در بعضی نسخه‌ها صرفاً به آوردن قصه‌ها اکتفا شده و در برخی حتی همان قصه‌ها نیز خلاصه‌تر شده‌اند. در برخی نسخه‌ها گه‌گاه ترتیب و توالی قصه‌ها نیز متفاوت است و حتی قصه‌های یک نسخه با نسخه دیگر، در یک سوره معین، تفاوت دارد. مقایسه نسخه‌های مختلف، حکایت از تبعیت برخی نسخه‌ها از نسخه‌مادرهای مشترک دارد.

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، همه نسخه‌هایی که آغاز جلد اول را دارند مقدمه کتاب را با اندک اختلافاتی که شرح شد آورده‌اند؛ حتی تاریخ نادرست مرگ طبری نیز در همه آن‌ها تکرار شده است. با مقایسه نسخه‌های موجود از کتاب ترجمه تفسیر طبری، برداشت ما این است که این شخص ثالث یا مؤلف اخیر کتاب را در هفت جلد پدید آورده و همه نسخه‌های موجود در تحریرهای مختلف و تدوین‌های متفاوت یک‌جلدی، دوجلدی، چهارجلدی و هفت‌جلدی پس از آن پدید آمده‌اند. تدوین‌های مختلف در نسخه‌های موجود نقش تعیین‌کننده‌ای ندارند. مثلاً نسخه‌های پاریس و گلستان هر دو در هفت جلد تدوین شده‌اند، اما از تحریرهای متفاوتی هستند، در حالی که نسخه اورخان که به صورت دوجلدی تحریر شده با نسخه ۱۳۰۸ مجلس که در قالب هفت‌جلدی تدوین شده از یک تحریر است.

برای تخمین زمان تقریبی شکل‌گیری نسخه‌ای که مؤلف یا ناسخ اخیر پدید آورده است، باید به نکات زیر توجه کرد:

الف) تاریخ نادرست مرگ طبری قطعاً از مؤلف این نسخه اخیر بوده است و به احتمال زیاد این خطا باید حداقل چند دهه بعد از سال ۳۴۵، یعنی حداقل دهه‌های پایانی سده چهارم هجری باشد.

ب) قدیم‌ترین نسخه‌های بازمانده از کتاب متعلق به نیمه دوم قرن ششم تا اوایل قرن هفتم است. در نسخه‌های قدیمی کتاب از نظر زبان، تحریر و سایر ویژگی‌ها تفاوت‌های

چشمگیری دیده می‌شود که پدید آمدن آن در زمانی اندک متصوّر نیست. در نظر گرفتن کمّیت و کیفیت این اختلافات در نسخه‌های متقدّم و زمان لازم برای پدید آمدن چنین نسخه‌های متفاوتی تا پایان قرن ششم، عامل مهمّی برای تخمین زمان فراهم آمدن چنین نسخه‌ای است.

حدس نگارنده با در نظر گرفتن مطالب فوق آن است که تمام نسخه‌های موجود از کتاب ترجمه تفسیر طبری - با توجه به اختلافات و مشترکات موجود نسخه‌ها - براساس نسخه‌ای پدید آمده‌اند که باید از سویی چند دهه با سال ۳۴۵ (سال نادرست مرگ طبری) فاصله داشته باشد تا احتمال چنین خطایی را توجیه‌پذیر کند و از سوی دیگر آن قدر با نیمه‌های دوم سده ششم فاصله داشته باشد که امکان پدید آمدن این تنوع در تحریر نسخه‌ها وجود داشته باشد. از این رو، حدس می‌زنیم این نویسنده ثالث اثر خود را در محدوده زمانی بین دهه‌های پایانی سده چهارم تا اواسط سده پنجم هجری پدید آورده‌است و از ترجمه علمای ماوراءالنهر استفاده کرده و احتمالاً در همان حوزه زبانی می‌زیسته‌است. نتیجه آنکه کتاب ترجمه تفسیر طبری که تألیف علمای ماوراءالنهر است و علامه محمد قزوینی آن را یکی از «قدیم‌ترین کتاب [ها] در زبان فارسی حالیه» می‌داند به دست ما نرسیده‌است.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۰)، «آیا ترجمه تفسیر طبری به‌راستی ترجمه تفسیر طبری است؟»، یکی قطره باران، جشن‌نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی، تهران.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵)، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (ج ۱: ترجمه‌های قرآنی)، تهران: سروش.
- انوار، سید امیر محمود (۱۳۸۲)، «نگاهی به سیر ترجمه و تفسیر قرآن کریم به فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۶۵، ص ۳۵-۵۴.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۳۹)، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۴۱)، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، ج ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ترجمه تفسیر طبری، میکروفیلم شماره ۱۰۵۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه خطی کتابخانه خراجچی اوغلو.
- ترجمه تفسیر طبری، میکروفیلم شماره ۲۸۷۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه خطی شماره ... کتابخانه موزه بریتانیا.
- ترجمه تفسیر طبری، میکروفیلم شماره ۲۹۹۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه خطی شماره ۱۶۱۰ کتابخانه پاریس.

ترجمه تفسیر طبری، میکروفیلم شماره ۶۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه خطی شماره ۹۶۷ موقوفه مسجد اورخان.

ترجمه تفسیر طبری، میکروفیلم شماره ۷۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه خطی شماره ۸۷ کتابخانه ایاصوفیه.

ترجمه تفسیر طبری، میکروفیلم شماره ۲۱۷۱g کتابخانه آستان قدس رضوی از نسخه خطی کتابخانه مسجد گوهرشاد.

ترجمه تفسیر طبری، نسخه خطی شماره ۱۱۲۱۳ کتابخانه آیت الله مرعشی.

ترجمه تفسیر طبری، نسخه خطی شماره ۵۷۲ کتابخانه حیدرآباد هندوستان.

ترجمه تفسیر طبری، نسخه خطی شماره EH 567 از موزه تویقاپی سرای.

ترجمه تفسیر طبری، نسخه خطی شماره ۱۳۰۸s کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

ترجمه تفسیر طبری، نسخه خطی شماره YY 809 از موزه تویقاپی سرای.

ترجمه تفسیر طبری، نسخه عکسی به شماره 55 hk863 موجود در کتابخانه ملی آنکارا.

ترجمه تفسیر طبری، نسخه عکسی شماره 22 sel 436 موجود در کتابخانه ملی آنکارا از نسخه خطی کتابخانه سلیمیه.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.

زریاب خوبی، عباس (۱۳۳۹)، «نقد مجلد اول ترجمه تفسیر طبری»، سخن، سال ۱۱، شماره ۱۰ و ۱۱، ص ۱۲۰۸-۱۲۱۰.

«شناسائی برخی از تفاسیر عامه/ قسمت اول»، (نویسنده ناشناس)، مجله حوزه، بهمن و اسفند ۱۳۶۶، شماره ۲۴، ص ۳۸-۶۶.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۶)، «ترجمه تفسیر طبری»، دانشنامه زبان و ادبیات فارسی، ج ۲، به کوشش اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۴۱۲ هجری)، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه.

قزوینی، محمد (۱۳۶۲)، مقالات قزوینی، ج ۱، گردآورده عبدالکریم جبرزه‌دار، تهران: اساطیر.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود (۱۳۴۷)، زین‌الاکابر، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

محمدیگی، شاهرخ (۱۳۷۳)، «ترجمه تفسیر طبری»، مجله آینه پژوهش، سال ۴، شماره ۶، شماره پیاپی ۲۴، ص ۲۱-۲۹.

منهاج سراج (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.

نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه و تحریر ابونصر احمدبن محمدبن نصر

القبایوی تلخیص محمدبن زفر بن عمر، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: توس.

نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۴۳)، کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.